۱۵. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۱۱/۰۴)

سال تحصیلی (۱۴۰۱-۱۴۰۲) - سه‌شنبه، ۰۴ بهمن ۱۴۰۱

- پیشگفتار (خلاصه)
- بررسی قول اشتیاق شیعه به قرائت ابن شعبه، بدلیل قرائت جر در «ارجلکم»
- توضیحی در باره نحوه افراد القرائه
- عبارت تبیان شیخ طوسی و جامع البیان دانی در « و ارجلکم»
- عدم تعارض در عبارت المقاصد العلیه و توضیح آن طبق شاهد«ارجلکم»
- شکستن هیمنه قول به اجتهاد قراء در قرائات در کتاب «علم قرائت»
- بررسی کلام کربلایی کاظم در اعطاء قرآن رایج به ایشان

پیشگفتار (خلاصه)

بررسی قول اشتیاق شیعه به قرائت ابن شعبه، بهدلیل قرائت جر در «ارجلِکم»

صفحه ششم جزوه بودیم که فرمودند: «و الشهید الثانی أجاب عمّا اشکل علی الرازی[1]»، به مناسبت از اینجا به ماخذ آن رفتیم که ظاهراً حدائق بود. جلد هشتم، صفحه دون و هفت. فرمودند:

> و الجواب عن ذلك- بما ذكره شيخنا الشهيد الثاني الذي هو أحد المشيدين لهذه المباني و هو ما أشار إليه سبطه هنا من انه ليس المراد بتواترها ان كل ما ورد متواتر بل المراد انحصار المتواتر الآن في ما نقل إلا من القراءات فان بعض ما نقل عن السبعة شاذ فضلا عن غيرهم كما حققه جماعة من أهل هذا الشأن. انتهى- منظور فيه من وجهين...[2]

یعنی اشکال فخر رازی درست است و اگر هم کسی مثل شهید ثانی بخواهد از فخر رازی جواب بدهد، جوابش سر نمی‌رسد. هفته قبل عبارت شهید را از مقاصد العلیه خواندم. اما عبارت ایشان ربطی به جواب از رازی نداشت. ایشان محکم تواتر را پذیرفتند؛ «علی الوجه المنقول بالتواتر[3]» را شهید اول فرمودند و ایشان هم تثبیت کردند به **«و هي قراءة السبعة المشهورة»**، در ادامه فرمودند: **«و في تواتر تمام العشرة اجوده ثبوته و قد شهد المصنّف في الذكرى بتواترها».** بعد فرمودند:

> و اعلم أنّه ليس المراد أنّ كلّ ما ورد من هذه القراءات متواتر، بل المراد انحصار المتواتر الآن فيما نقل من هذه القراءات، فإنّ بعض ما نقل عن السبعة شاذ فضلا عن غيرهم، كما حقّقه جماعة من أهل هذا الشأن[4]

علی ای حال خدای متعال را شاکر هستیم که در زمانی هستیم که برای دستیابی به مستندات امکانات فراهم است. آدم می‌تواند به سرعت خیلی از چیزها را پیدا کند. اگر لحظه به لحظه شکر بکنیم باز هم کم است! وقتی آدم دنبال کار بود خدای متعال هم الهام می‌کند. هفته قبل که خدمت

شما بودم، مثال فرمایش ایشان در «و اعلم» در ذهنم نبود که بهخوبی بتواند فرمایش شهید را باز کند. خب خداوند زمینه آن را فراهم میکند. جزوهای هست از سال دون و هشت که دو نشست برگزار شده بود. بین اساتید متخصص فن علوم قرآنی. یکی از آنها ظاهراً در تهران بود و یکی هم در قم بود. نمیدانم بعدش ادامه پیدا کرد یا نه. اگر ادامه پیدا نکرده حیف است! امثال ما طلبهها باید از اساتیدی که مشغول کار هستند درخواست کنیم که اینها را ادامه بدهند.

علی ای حال من دو جزوهای که از آن نشست پیادهشده را دیدم. در نشست دوم، نکتهای را از مرحوم آقای شهیدی دیدم. خدا رحمتشان کند! تازگی مرحوم شدند. ایشان استاد مهم قرائت بودند. خدا رحمتشان کند، مقدرات الهی هر چه هست! ایشان کسالت پیدا کردند که وفات کردند، سنشان خیلی نبود. ایشان در آن جا صحبت کردند و یک نکتهای گفتند. همین نکتهای که ایشان گفتند برای من زمینه ادامه دادن در این مثالی است که امروز میخواهم بگویم.

در آن جا کسی راجع به سیطره حفص صحبت میکند، ایشان میگویند اینطور نگویید. حفص که اینطور نبوده. به گمانم در این دو نشست اساتیدی بودند که مانند خورشید در آسمان برای آنها واضح بوده که قرائت حفص تنها قرائت نیست. وقتی آدم دنبال آن میرود مثل خورشید میشود. از آن طرف هم یک فکری در کتابهای رسمی علوم قرآنی حوزه هست که مسیطر بر فضا است؛ میگویند قرائت رسول الله صلیاللهعلیهوآله منحصر در همین حفص است و تمام!

به نظرم این دو سمینار برای همین بود. شما در کتاب درسی حوزوی مطلبی را بگویید که برای اهل فن مثل خورشید واضح است که اینطور نیست. اینها را تشکیل دادهاند تا کمکم هیمنه اینها بشکند. خوب هم هست. اتفاقا ایشان هم برای تذکر همین نکته، حرف زدند. بعد میگویند رمز اینکه شیعه قبل از قرن دهم و یازدهم که صنعت چاپ آمده بود و از طرف عثمانی با صنعت چاپ قرائت حفص از عاصم مسیطر شد و به دست همه آمد و فضا تغییر کرد، قبل از آن در مقدمه تفسیر مختصر المنهج ملافتح الله که در سال ۹۸۸ وفات کردند –نزدیک هزار ایشان وفات کردند؛ عالم بزرگی هستند و تفسیر خوبی دارند- میگویند: «تفسیر ابوبکر شعبة بن عیاش که در میان عجم به غایت شهرت است». لذا وقتی منهج را مختصر میکنند تنها از قرائت ابوبکر ابن عیاش میآورند.

آقای شهیدی میفرمایند رمز اینکه بین عجم و شیعیان روایت او مشهور بود، این است که در آیه وضو قرائت ابوبکر از عاصم این است که میخوانیم: «وَامْسَحُوا برُؤُسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ»[5]، چون قرائت او به کسر بوده و کسر کاملاً نص در مسح است، این قرائت مشهور شده. «ارجلِکم»؛ یعنی پاها را مسح کنید، نه اینکه آن را به «اغسلوا» بزنید. ایشان میگویند رمزش این بود که شیعه از قرائت او خوشش میآمد. حال نمیدانم که ایشان مستندی هم داشتهاند یا اینکه تحلیل خودشان بوده که این قرائت به این صورت بوده. چون وضو خیلی محل ابتلا است، دائماً یک نحو تفاوت فاحشی بین شیعه و سنی است.

حال مثالی که میخواهم در توضیح فرمایش شهید ثانی عرض کنم، از همین حرف ایشان شروع میشود. حرف ایشان این است که ابوبکر از عاصم در «وَامْسَحُوا برُؤُسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ» جر را روایت کرده است. حفص از عاصم «وَامْسَحُوا برُؤُسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ» را روایت کرده است. الآن هم در مصحف ما مفتوح است. اما مصحف ابوبکر «ارجلِکم» است. الآن اگر ما منابعی که فرمایش ایشان هست را نگاه کنیم و مسیر آن را عرض کنیم، مقصود شهید بهخوبی روشن میشود.

از کتابهایی که در قرائات سبعه خیلی معروف است که از مصادر اصلی است، کتاب ابن مجاهد است. السبعة فی القرائات.

شاگرد: الحجة فی قرائات السبع؟

استاد: نه، الحجه برای ابوعلی فارسی است. السبعه فی القرائات برای ابن مجاهد است. صفحه 242. تکرار نمی‌کنم تا هر سؤالی که در ذهن شریفتان هست، خودتان مراجعه کنید. اگر به حاشیه‌هایی بروید که تکرار شده، خیلی طول می‌کشد.

> واختلفوا فی نصب اللام وخفضها من قوله {وأرجلكم}؛ فقرأ ابن كثير وحمزة وأبو عمرو {وأرجلكم} خفضا وقرأ نافع وابن عامر والكسائی {وأرجلكم} نصبا و روى أبو بكر عن عاصم {وأرجلكم} خفضا و روى حفص عن عاصم {وأرجلكم} نصبا
>
> **[6]**

«فقرأ ابن كثير»؛ قاری مکه. **«وحمزة»**؛ قاری کوفه، **«وأبو عمرو»**؛ قاری بصری، **«وأرجلكم خفضا».** بعد می‌گوید: **«وقرأ نافع»**؛ قاری مدینه، **«وابن عامر»**؛ قاری شام، **«والكسائی»**؛ قاری کوفه **«وأرجلكم نصبا»**؛ خب عاصم چه شد؟ **«و روى أبو بكر عن عاصم {وأرجلكم} خفضا و روى حفص عن عاصم {وأرجلكم} نصبا»**. این کتاب ابن مجاهد است. کتابی که علامه حلی به آن سند داشتند. معروف است که می‌گویند این‌ها متواتر است. متواتر است یعنی به‌طور قطع عاصم هر دو آن‌ها را خوانده و روایت کرده، به نحو متواتر تا به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برسد که حضرت از جبرئیل نقل کرده‌اند. این‌ها اصطلاحات واضح این کتاب‌ها است. این مبنای کلاسیک این‌ها است. این برای السبعه بود.

حال به کتاب تیسیر بیایید. این کتاب‌ها خیلی مهم است. اگر می‌خواهید بدانید حتماً باید خصوصیات کتاب را در نظر داشته باشید. تیسیر چه کار کرد؟ السبعه ابن مجاهد را که برای هفت قاری بود، در نظر گرفت و گفت ابن مجاهد رواتِ متعددی را آورده است، من برای هر کدام از این هفت نفر، تنها دو راوی می‌آورم؛ شد چهارده روایت معروفی که می‌گویید «قرآن زبر بخوانی با چهارده روایت». این از تیسیر دانی شروع می‌شود که با مکی معاصر بود. بعد هم در قرن بعد شاطبی آن را به شعر درآورد. شاطبی هم دو راوی شد. قراء سبعه با دو راوی. در تیسیر چه می‌گویید؟

> نافع وابن عامر والكسائي وحفص وارجلكم بنصب اللام والباقون بجرها

چرا از حفص اسم می‌برد؟ چون الآن از عاصم روایات متعددی نقل شده؛ می‌گویید این‌ها از قراء سبعه هستند و حفص راوی است، حفص از چهارده تا است و آن سه تا از هفت تا هستند. این‌ها را جدا کرده است. می‌گوید «نافع و ابن عامر و الکسائی و حفص و ارجلکم بنصب اللام و الباقون بجرها»؛ یکی از «باقون» ابوبکر است. یکی از آن‌ها حمزه است. این‌ها به جر خوانده‌اند.

شاگرد: چرا عاصم هر دو قرائت را به هر دو شاگردش نگفته است؟

استاد: به‌خاطر این است که آن‌ها افراد القرائه می‌کردند. جلوتر عرض کردم. در النشر هم نگاه کنید. ابن جزری در دو-سه صفحه مفصل توضیح می‌دهد. می‌گوید از زمان دانی در یک مجلس چند قرائت می‌کردند. اصلاً ذکر نمی کردند. می‌گفتند بیا بنشین تا برای تو بخوانم. حال ای سند را می‌گفت ای اگر امام در قرائت بود، سند را نمی خواستند. این‌ها رسم‌شان بود. رسم‌های و مستقر واضحی داشتند. الآن اگر ما در فضایی از آن‌ها دور باشیم نمی فهمیم که چطور می‌شود. اشکالی پیش می‌آید که برای این است که اصلاً فضای آن جا در دست ما نیست. کاملاً باید فضایی که در میان آن‌ها روال داشت را بازسازی کنیم.

بنابراین تیسیر راوی های متعدد ابن مجاهد را برای هرکدام از این هفت نفر، به دو راوی تبدیل کرد. هفت تا هستند، که برای هر کدام دو راوی است، لذا می‌شود چهارده راوی. پس این چهارده تا از تیسیر شروع شد.

النشر چه کار کرد؟ النشر هفت قاری را ده قاری کرد. اما همان راول دو راوی را حفظ کرد. یعنی النشر ده قاری است، اما با بیست راوی. خب خیلی کتاب عظیمی شده است. قبلاً هم عرض کردم، در مقدمه خودش تا هشتصد طریق را گفته بود. خیلی مفصل در مقدمه النشر اینها را توضیح می‌دهد. النشر را بخوانید.

> (واختلفوا) في: وأرجلكم فقرأ نافع وابن عامر والكسائي ويعقوب وحفص بنصب اللام، وقرأ الباقون بالخفض [7]

«واختلفوا في: وأرجلكم فقرأ نافع وابن عامر والكسائي ويعقوب»؛ در اینجا کلمه « **یعقوب**» اضافه شد. چرا؟ چون النشر فی القرائات العشر. یعقوب از عشر است. «**وحفص»؛** از عاصم اسم نمی‌برد چون روایتش دو تا است.**«بنصب اللام، وقرأ الباقون بالخفض»**؛ این برای النشر بود.

اول قدمی که در بحث امروز ما در توضیح بیان شهید ثانی، شروع می‌شود. مثال کاربردی است. به تفسیر مجمع البیان بیایید. ذیل آیه شریفه مرحوم طبرسی می‌فرمایند:

> قرأ نافع و ابن عامر و يعقوب و الكسائي و حفص و الأعشى عن أبي بكر عن عاصم « و أرجلكم » بالنصب و الباقون و أرجلكم بالجر و قد ذكرنا اختلافهم في المستمة في سورة النساء و سنذكر ما قيل في أرجلكم على القراءتين في المعنى لأن الكلام فيه يتعلق بما اختلفت فيه الأمة من القول بوجوب غسل الرجلين أو مسحهما أو التخيير بين الغسل و المسح أو وجوب الأمرين كليهما على ما سنبينه إن شاء تعالى [8]

«قرأ نافع و ابن عامر و يعقوب»؛ چرا یعقوب را می‌آورند؟ ایشان قبل از النشر بودند. چرا؟ چون در مقدمه مجمع البیان خودشان می‌گویند من سراغ عشر و غیر عشر می‌روم. در مقدمه مجمع توضیح دادند. مجمع البیان یکی از منابع مهم جمیع قرائات است. اصلاً تفاوت کتب تفسیر و کتب قرائات این است که کتب تفسیر مانند کتب ریاضی نیست، باز است؛ هر کجا یک روایتی از یک قاری آمده، چه شاذ باشد و چه موافق و مخالف مصحف باشد را آورده‌اند. می‌گویند «روی عن فلان». سند بیاورند یا نیاورند، که دون درصد سند نمی‌آورند. چرا؟ چون در فضای تفسیر با حرف کار دارند؛ می خواهند بگویند چنین قرائتی هست تا بحث تفسیری آن را بکنیم. خیلی کتب تفسیر باز است. تبیان و مجمع به این صورت هستند. اما کتب فنی قرائات مثل کتب ریاضی هستند؛ اینکه آدم گیر می‌افتد برای این است که توجه ندارد، کتب قرائات، کتب ریاضی مانند است و مثل ریاضی می‌ماند. مثل هندسه می‌ماند. آدم باورش نمی‌شود که اینها این قدر نظم داشته باشند. الآن تیسیر را خواندیم و دیدید؛ گفتند «قرأ حفص بالنصب و قرأ الباقون بالجر».

حال به مجمع می‌آییم. ایشان می‌فرمایند:

«قرأ نافع و ابن عامر و يعقوب و الكسائي و حفص»؛ همه اینها به نصب بودند.**«و الأعشى عن أبي بكر عن عاصم»**؛ اعشی از شعبة بن عیاش از عاصم روایت کرده**«و أرجلكم بالنصب»**؛ خب النشر که مخزن همه اینها بود، گفت ابوبکر جر روایت کرده است. خب چطور شد؟ مجمع البیان از آنها جلو افتادند؟ از خطاهای حسابهای که در اذهان کسانی که وارد نیستند میآید این است که میگویند من که کتاب النشر را دارم، همه قرائات را دارم. درحالیکه ابدا اینطور نیست. کتاب، کتاب هندسه و ریاضی است. عینی ابن جزری «العشر» را تعیین کرده اما از بیست راوی است. و لذا است که میبینید در تیسیر «العشی» نیست. در هیچکدام نگفته اند اعشی از ابوبکر از عاصم، نصب را هم روایت کرده است. چون در طریق چهارده گانه تیسیر و در طریق بیستگانه النشر، اعشی نیست. آنها اشتباه نکردهاند، کتاب روشن است، اول میگوید که من دارم اینها را میگویم. اول کتاب که مراجعه میکنید قشنگ طریق را میگوید. اما مجمع البیان که قسم نخورده از کدام طریق است. هرچه دستشان است را میگویند. لذا در مجمع البیان میفرمایند: **«و الأعشى عن أبي بكر عن عاصم و أرجلكم بالنصب»**.**«و الباقون و أرجلكم بالجر»**؛ این یک قدم است. پس یک چیزی دیدیم که ابوبکر از عاصم تنها جر را روایت نکرده که آقای شهیدی بفرمایند چون ابوبکر جر را روایت کرده شیعیان قرائتش را دوست دارند. بلکه ابوبکر هر دو را روایت دارد. در طرق تیسیر و در طرق معروف شاطبیه، سبع صغری و عشر کبری همه به این صورت است که ابوبکر از عاصم جر را روایت کرده است. ولی در طرق دیگرش اعشی نصب را از او روایت کرده است. این برای مجمع البیان بود. اما قدم بعدی.

---

[1]مفاتح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين) ج۷ ص۲۱۸

[2]الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة ج ۸ ص ۹۷

[3]المقاصد العلية في شرح الرسالة الألفية ص۲۴۴

[4]همان ۲۴۵

[5]المائدة ۶

[6]السبعة في القرائات ۲۴۲

[7]النشر في القراءات العشر (۲/ ۲۵۴)

[8]تفسير مجمع البيان - الطبرسي (۳/ ۲۵۱)

توضیحی در باره نحوه افراد القارئه

شاگرد: این با افراد چگونه جمع می‌شود؟ یعنی اگر عاصم به ابوبکر مفردا یک قرائت را آموزش داده، راویان از او هم اگر خطا نکنند، باید به همان طریق روایت بکنند.

استاد: مطلب خوبی است. ما که افراد القارئه می‌گوییم یعنی در یک جلسه اقراء بوده است. ابوبکر باراه و باراه از عاصم جلسه اقراء داشته. توضیحاتش را بعداً عرض می‌کنم. افراد به این معنا نیست که تنها یکی از آن‌ها را به ابوبکر بگوید. یعنی وقتی این جلسه اقراء شروع می‌شود در همان جلسه هر دوی آن‌ها را نمی‌گوید، بلکه تا آخر می‌رود. کما اینکه ابن جزری در النشر این را دارد. مطلب خوبی در توضیح افراد دارد. افراد این نیست که برای شاگرد دو-سه قرائت را نگویند. در السبع هم افراد می‌کند؛ یعنی می‌نشیند و تنها از حمزه می‌خواند. اصلاً کاری به عاصم ندارد و تا آخر می‌رود. وقتی تمام شد افراد بعدی شروع می‌شود. مثلاً شیخ به او روایت حفص را اقراء می‌کند، یا حمزه را. چهارده راوی هستند. سؤال شما سؤال خوبی است که باید برای آدم روشن شود که اقراء به چه صورت بوده.

شاگرد: این یک اقراء را تا آخر قرآن می‌رفتند یا تا آخر قرآن؟

استاد: تا آخر جلسه که می‌رفتند، اگر ختم را ادامه می‌دادند، می‌گفت. مثلاً می‌گفت من نزد فلان مقری رفتم و تا آخر سوره کهف را تنها از قرائت حمزه گرفتم. شرح حال شهدی ثانی خیلی خوب است، آن را بخوانید. من در فدکیه گذاشته‌ام. ایشان می‌گویند من همه قرائات سبع را نزد دو استاد رفتم. می‌گویند وقتی این‌ها را کامل کردم، بعد سراغ قرائات عشر رفتم. شاید تا سوره انفال بود. ذکر می‌کنند و می‌گویند نشد که همه آن‌ها را تمام کنم. منظور این‌که ذکر می‌کردند؛ حرفا حرفاً!

مرحوم طبرسی در مقدمه مجمع فرمودند. فرمودند چرا سبع و عشر مهم هستند؟ چون حرفاً حرفاً سند دارند که شاگرد و استاد با هم مطابقت می‌کردند.

شاگرد: اصطلاح عشر قبل از مجمع البیان به وجود آمده؟

استاد: در عشر، ثمانیه، ستة کتاب نوشته‌اند. هر کدام از این‌ها را ،قرائات شش گانه، پنج گانه، هشت گانه، هفت گانه، ده گانه، کتاب داشتند. از قبل بوده.

شاگرد: بله، قرائات بوده ولی این نام گذاری و منحصر کردن آن‌ها به این آدم‌های به‌خصوص قبل از مجمع بوده؟

استاد: در مجمع، از ابو حاتم سجستانی هم می‌آورند. مقدمه مجمع را نگاه کنید. من مقدمه مجمع را به‌صورت رنگی شده که به سرعت نگاه کنید، در فدکیه آورده‌ام. مقدمه مجمع خیلی پر فایده است. رنگی کرده‌ام که خیلی سریع ببینید. آدم در کتاب‌ها که می‌بیند باید همه اسماء و ... را بخواند، ولی وقتی رنگی شده شما می‌توانید سریع بخوانید.

شاگرد۲: حافظ‌های آن‌ها خیلی قوی بوده ای قرائات را می‌نوشتند؟ چون خیلی اختلاف هست.

استاد: ببینید این‌ها از بچگی حافظ بودند. در همین سمینار دیدم که این اساتید محترم گفتند اصلاً صلاح نیست که مسأله تعدد قرائات را بین مردم مطرح کنیم. شاید خود مرحوم شهیدی فرموده بودند، گفتند در یک جلسه بود که یک قاری دو-سه قرائت را خواند. بعد از جلسه سر او ریختند که چرا به این صورت خواند! ایشان می‌گویند اصلاً صلاح نیست که تعدد قرائات بین مردم پخش شود. بله، اگر آمدند سؤال کردند باید پاسخگو باشیم. این فرمایش ایشان بود. من هم کاملاً با فرمایش ایشان موافق هستم. یعنی در زمانی‌که وحدت قرائات بر یک وجه عمومی حاکم است، آدم نباید دامن بزند. خدای متعال راضی نبوده. اما اگر طوری شود که بچه از ابتدایی که می‌خواهد حافظ شود و بخواند، به وسیله رسانه‌ها دو-سه قرائت در گوشش باشد، اصلاً دیگر وحشت نمی‌کند. این برای صنعت چاپ و قرآن خواندنی که در طیف الآن است. آن آقا در اینجا تشریف داشتند که سوره مبارکه یاسین را برای ما با قرائت ورش خواندند. ایشان می‌گفتند که برای من بسیار سنگین بود. به ایشان گفتم چون از اول شما طبق قرائت حفص حافظ شدید. سن بالا آمده و حالا می‌خواهید قرائت دیگری را بخوانید، خب این مشکل است. اما کسی که زیر شش سالگی قرائات عشر در گوشش بوده، روایات را شنیده، وقتی به سن شصت سالگی می‌رسد ابائی ندارد. حالا می‌تواند آن‌ها را عمومی کند. یعنی تمام بدنه مسلمین چیزهایی که متخصصین قبلا نمی‌توانستند منتقل کنند، الآن با امکانات امروزی، در موبایل و ...، از بچگی می‌شنود. لذا او دیگر ابائی ندارد و نمی‌گوییم که مطرح کردنش صلاح نیست. این برای آن زمان است. الآن بحث‌های ما به‌خاطر پیدا کردن مستندات محکم برای پایه بحث است، تا همین‌طور با جهل جلو نرویم. اگر یک حرفی می‌زنیم سند داشته باشیم و مطمئن باشیم. بعداً هم که به اذهان آگاه به فن عرضه کردیم، آن‌ها را تأیید کنند و همه با هم همراه شوند.

عبارت تبیان شیخ طوسی و جامع البیان دانی در « و ارجلکم»

این بیان مجمع بود، حال به تبیان می‌آییم. کدام یک از آن‌ها جلوتر است؟ تبیان شیخ. ببینیم مرحوم شیخ در تبیان راجع به قرائت «ارجل» چه فرموده‌اند.

> [القراءة] قرأ نافع وابن عامر والكسائي وحفص ويعقوب، والاعشى إلا النقار " وارجلكم " - بالنصب - الباقون بالجر وقرأ لمستم بالالف حمزة والكسائي وخلف الباقون لامستم بالف هاهنا وفي النساء[1]

«القراءة: قرأ نافع وابن عامر والكسائي وحفص ويعقوب»؛ چقدر قشنگ! یعقوب از عشر است. همه را می‌آورند. یعنی به این صورت رایج بود. به این دلیل حفص را آورده‌اند که چون عاصم دو روایت دارد.**«والاعشى»**؛ اعشی را هم مجمع البیان گفت. ایشان که می‌گویند «و الاعشی» یعنی خودش قرائت کرده؟ نه، اعشی در طریق ابوبکر از عاصم است. بعد می‌گویند:**«إلا النقار»**؛ یعنی طریق به اعشی؛ ابوبکر از طریق اعشی از عاصم «ارجلَکم» روایت کرده، ولی نقار به خود اعشی روایت بالجر داده است. ببینید تبیان یک نکته اضافی دارد. من تازگی در جایی برخورد کردم که مرحوم شیخ طوسی مشایخشان در قرائات را می‌گویند، ولی فاصله افتاد و خواستم دوباره آن را پیدا کنم، ولی پیدا نکردم. یعنی به این صورت بوده که در جلسات می‌نشستند. شیخ طوسی جلسه اقراء داشتند. بی خودی نبود که تبیان را به این صورت نوشته‌اند. لذا می‌بینید که مطلب کاملاً در دستشان هست. یعنی خصوص طریق نقار را استثناء می‌کنند. این اضافه‌ای از تبیان است.

«" وارجلكم " بالنصب، الباقون بالجر»؛ الباقون خود ابوبکر از غیر اعشی الا النقار می‌شود. یعنی نقار هم به جر از او روایت کرده. ولی اعشی به نصب روایت کرده است. اعشی در دو طریق است؛ در طریق عمومی خودش از ابوبکر به نصب روایت کرده، و نقار به جر روایت کرده. این حاصل عبارت تبیان است.

حال که این‌ها را دیدیم، بر می‌گردیم. ببینید اسم نقار و ... در تبیان آمد، اما در مهمترین کتاب مصدر –النشر- که می‌گوییم متواتر است، اصلاً نیامد. من عبارت النشر را خواندم. النشر محکم گفت که «ابوبکر روی عن عاصم بالجر». خب پس تبیان چه می‌گوید؟ نکته این است؟ اگر شما بعداً خواستید در قرائات کار تخصصی کنید، باید کاملاً متوجه باشید که در تیسیر چهارده راوی است، در شاطبیه بیست راوی است، در النشر بیست راوی است،

اما اگر می‌خواهید کتاب تخصصی کار کنید، به کتاب دیگر دانی بروید. دانی کتابی دارد که مثل اقیانوس است. جامع البیان فی القرائات السبع. پسوندش را ببینید؛ فقط در قرائات سبع است. یعنی به عشر نرفت. الجامع دانی کاری با یعقوب ندارد، با همان هفت تا کار دارد. اما الجامع است. الجامع یعنی من که در تیسیر چهارده راوی آورده‌ام، اما در اینجا می‌خواهم همه را بیاورم. الجامع برای قرائات سبع کتاب خیلی خوبی است. خب چه کار کرده؟ من مقدمه آن را می‌گویم؛ اینها برای روشن شدن فرمایش شهید خیلی مهم است.

ما دو کتاب جامع البیان داریم؛ یکی جامع البیان فی تفسیر القرآن است که برای طبری است. این هم جامع البیان فی القرائات السبع که برای دانی است. ایشان در مقدمه توضیح می‌دهد و می‌گوید در تیسیر برای قرائات سبع، چهارده راوی هست، اما در کتاب جامع البیان چهل راوی می‌آورم! یعنی سهم هر کدام از قراء، حدود شش راوی می‌شود. عاصم در جامع البیان، شش راوی دارد. منحصر در ابوبکر و حفص نشد، کسانی دیگر هم هستند. جملات خیلی جالبی دارد برای کسانی که می‌خواهند حرف شهید را بفهمند و از ابهامات بیرون بیایند.

> حرف:
>
> قرأ نافع وابن عامر وعاصم في رواية حفص والمفضل والكسائي وأرجلكم بنصب اللام. واختلف عن الأعشى عن أبي بكر، فروى ابن غالب والتيمي وابن جنيد والنقار عن الخياط عن الشموني عنه بخفض اللام.وروى محمد بن الضحاك وأحمد بن سعيد عن الخياط عن الشموني عنه بنصب اللام، وقد قدمنا أن النصب اختيار من أبي بكر، وقرأ الباقون بخفض اللام، وكذلك روى حماد والجماعة عن أبي بكر عن عاصم. وأ لمستم مذكور قبل[2]

«قرأ نافع وابن عامر وعاصم في رواية حفص»؛ اسمی از یعقوب نمی‌برد، با اینکه کتاب جامعی است. چرا؟ چون در قرائات سبع نوشته شده است. کاری با یعقوب ندارد.**«والمفضل»**؛ یکی از راوی‌های مهم عاصم، مفضل است که ما نشنیده‌ایم. ولی چون او چهل راوی را می‌گوید، او را هم ذکر می‌کند. از عاصم شش-هفت راوی داریم. می‌گوید حفص و مفضل از عاصم روایت نصب آورده‌اند.**«والكسائي وأرجلكم بنصب اللام»**.

«واختلف عن الأعشى عن أبي بكر»؛ حال ببینید. خود دانی معاصر شیخ الطائفه بودند. شیخ در سال ۴۶۰ وفات کردند و او ۴۴۴ وفات کرد. حدود پانزده سال تفاوت دارند. الآن دیدی که ایشان فرمودند «الا النقار»، او می‌گوید «و اختلف عن الاعشی»، خب اعشی کیست؟ راوی از ابوبکر است. **«فروى ابن غالب والتيمي وابن جنيد والنقار عن الخياط»**؛ اینجا برای تبیان اضافه‌ای شده است. «عن الشموني عنه بخفض اللام»؛ این هم اختلافی است که از اعشی شده و ایشان توضیح می‌دهند.

«وروى محمد بن الضحاك وأحمد بن سعيد عن الخياط عن الشموني عنه بنصب اللام، وقد قدمنا أن النصب اختيار من أبي بكر»؛ این هم جالب است. ابوبکر ابن عیاش، راوی مهم عاصم خودش گفته، من در روایت از آن طرق، از عاصم جر روایت می‌کنم اما مختار خودم در قرائت نصب است. «وقد قدمنا أن النصب اختيار من أبي بكر»؛ او از عاصم راوی جر است، اما اختیارش نصب است. مثل حفص که قبلاً نظیرش را داشتیم. کجا «قدمنا» است؟ من اینها را پیدا کرده‌ام. شما هم مراجعه کنید. در صفحه این آیه گذاشته‌ام. آدرس «قدمنا»، جلد دوم، صفحه ۹۳۹ است. آن جا می‌گوید:

>

> وحدثنا أبو الفتح شيخنا، قال: نا عبد الله بن أحمد، قال: نا الحسن بن داود، قال: قال لي القاسم بن أحمد، قال لي محمد بن حبيب، قال لي أبو يوسف الأعشى، قال لي أبو بكر ابن عياش: أنا أدخلت هذه الحروف من قراءة علي بن أبي طالب رضي الله عنه- يعني في قراءة عاصم- في البقرة [٢٧٩] فأذنوا بألف مقصورة، وفي المائدة وأرجلكم بنصب اللام، ... فذلك ثلاثة عشر حرفا، وتابع الشموني علي روايته في هذا الحرف علي الأعشى عن أبي بكر محمد بن يونس عن علي بن الحسن عن ابن غالب عنه**[3]**

«قال لي أبو بكر ابن عياش: أنا أدخلت هذه الحروف من قراءة علي بن أبي طالب رضي الله عنه؛ يعني في قراءة عاصم»؛ ابوبکر می‌گوید من راوی همه عاصم هستم اما در سیزده جا مختار خودش را می‌گوید. نه اینکه از عاصم روایت نکرده‌ام، از عاصم روایت کرده‌ام ولی در سیزده جا مختار دارم. مختاری است که از عاصم فاصله گرفته‌ام. چرا؟ چون او از قرائت امیرالمؤمنین سند داشته، نه اینکه عاصم سند نداشته، بلکه عاصم هم به امیرالمؤمنین می‌رسد، او از ابوعبد الرحمان سلمی از امیرالمؤمنین بود. قبلاً عرض کردم ابن شهر آشوب در مناقب فرمودند: «جمیع القراء السبعه یرجعون الی امیرالمؤمنین»، یعنی در فضای این آقایان اینها دچار ابهام نیست. ما که دور هستیم می‌گوییم چه شد؟! و الا در فضای آنها روشن است که چه می‌گویند.

خب او گفت مختار خودم سیزده مورد است. یکی از آنها همین است که می‌گوید روایت من از عاصم، در یک جلسه اقراء در «ارجلکم»، جر است، ولی مختار خودم نصب است. این برای کتاب جامع البیان.

شاگرد: ایشان برای این سیزده مورد هم سند ارائه می‌کند؟

استاد: گمان نمی‌کنم. سندی که به او می‌رسد معلوم است. اما برای خود ابوبکر را باید در جای دیگر ببینیم. همه اینها سند داشته‌اند. شهید ثانی فرموده‌اند که برخی از محققین گفته‌اند که من کتابی دیده‌ام که همه طبقات فوق تواتر است.

---

[1]التبيان في تفسير القرآن - الشيخ الطوسي (٣/ ٤٤٥)

[2]جامع البيان في القراءات السبع (٣/ ١٠٢٣)

[3]همان ج۲ ص ۹۳۹

عدم تهافت در عبارت المقاصد العلیه و توضیح آن طبق شاهد«ارجلِکم»

خب با این توضیحی که عرض کردم، به عبارت شهید ثانی برگردیم و ببینیم چه می‌فرمایند. با این توضیحی که در کتابها و طرق در «ارجلکم» هست، ایشان می‌گویند: «كما حقّقه جماعة من أهل هذا الشأن[1]»، خب «حققه» یعنی فقط مثل تیسیری و کسانی که قرائت کلاسیک را بلد هستند؟! محققین که سراغ ساده‌ترین کتاب نمی‌روند. ساده‌ترین کتاب، به‌عنوان کتاب دم دستی است که آن را بخوانند تا آشنا شوند.

شهید می‌گویند:

> و اعلم أنّه ليس المراد أنّ كلّ ما ورد من هذه القراءات متواتر، بل المراد انحصار المتواتر الآن فيما نقل من هذه القراءات، فإنّ بعض ما نقل عن السبعة شاذ فضلا عن غيرهم، كما حقّقه جماعة من أهل هذا الشأن[2]

«و اعلم أنّه ليس المراد أنّ كلّ ما ورد من هذه القراءات متواتر»؛ دانی تیسیری را برای بخش متواترش نوشت. در مقدمه اش هم می‌گویند. یعنی دانی به ما گفت که من متخصص کار هستم. شما دلتان جمع باشد که هر چهارده روایت متواتر است. همینی که بزرگان فقهای امامیه هم فرمودند. ببینید در جامع البیان ادعا نمی‌کند که همه اینها متواتر هستند. تیسیر را می‌نویسد تا متواتر را به دست شما بدهد. خب از حاصل تخصص خودش است. شاطبیه هم آن را به شعر در می‌آورد تا متواتر را به دست شما بدهد. النشر هم بیست راوی را می‌آورد که می‌دانند آنها راوی متواتر عشر هستند و آن را به دست شما می‌دهد. خود النشر با طرقی از این ده راوی که متواتر نیستند، کاری نداشته است. آنها را برای اهل فن گذاشته است. بنابراین جامع البیان که برای سبع است، طرق بسیاری را دارد که متواتر نیستند.

لذا شهید هم می‌گوید: **«و اعلم أنّه ليس المراد أنّ كلّ ما ورد من هذه القراءات»**؛ در جامع البیان،**«متواتر»**؛ ما که این را نگفتیم. **«بل المراد انحصار المتواتر الآن»**؛ در زمان ما،**«فيما نقل من هذه القراءات»**؛که به روایت رایج شاطبیه و تیسیر و النشر است.**«فإنّ بعض ما نقل عن السبعة»**؛ در کجا؟ در جامع البیان، در ورای آن چهارده تا و بیست تا.«شاذ فضلا عن غيرهم، كما حقّقه جماعة من أهل هذا الشأن». عبارت ایشان صاف است.

خب ایشان ذیلش چه می‌گویند که همه می‌گویند تناقض گفته؟ با این توضیحی که من عرض کردم ببینید ایشان تناقض می‌گویند یا نمی‌گویند؟

> و المعتبر القراءة بما تواتر من هذه القراءات و إن ركّب بعضها في بعض ما لم يترتّب بعضه على بعض آخر بحسب العربيّة، فيجب مراعاته، كَ فَتَلَقّىٰ آدَمُ مِن رَبِّهِ كَلِماتٍ فإنّه لا يجوز الرفع فيهما و لا النّصب و إن كان كلّ منهما متواترا، بأن يؤخذ رفع آدم من غير قراءة ابن كثير، و رفع كلمات من قراءته، فإنّ ذلك لا يصحّ لفساد المعنى... . و المعتبر القراءة بما تواتر من هذه القراءات... .[3]

«و المعتبر القراءة بما تواتر من هذه القراءات»؛ در تیسیر و النشر، کدام قرائت از عاصم متواتر بود؟ هم جر بود و هم نصب. شیخ هم این تواتر را قبول دارند. لذا می‌گویند:**«و إن ركّب بعضها في بعض ما لم يترتّب بعضه على بعض آخر بحسب العربيّة»**. در ادامه می‌گویند: **«و أما اتّباع قراءة الواحد من العشرة في جميع السورة فغير واجب قطعاً»**؛ شما که سوره حمد می‌خوانید ای سائر سوره ها را می‌خوانید؛ ای همین سوره مائده را در نماز دوبار بخوانید، یک بار در رکعت اول نماز بخوانید و بار دیگر در رکعت دوم. ای اینکه در همان یک رکعت، یک آیه را به قرائت یعقوب بخوانید و آیه دیگر را به قرائت عاصم بخوانید، این جایز است ای نه؟ ایشان می‌فرمایند واجب نیست که از قرائت واحده اتباع بکنید. قطعاً جایز است.**«بل و لا مستحبّ»**؛ مستحب هم نیست که یک قرائت را بخوانید.

> و أما اتّباع قراءة الواحد من العشرة في جميع السورة فغير واجب قطعا، بل و لا مستحبّ، فإنّ الكلّ من عند اللّه نزل به الروح الأمين على قلب سيّد المرسلين تخفيفا على الأمّة و توهينا على أهل هذه الملّة. و انحصار القراءات فيما ذكر أمر حادث غير معروف في الزمن السّابق، بل كثير من الفضلاء أنكر ذلك خوفا من التباس الأمر،و توهّم أنّ المراد بالسبعة هي الأحرف التي ورد في النقل أن القرآن انزل عليها، و الأمر ليس كذلك، فالواجب القراءة بما تواتر منها[4]

«فإنّ الكلّ من عند اللّه نزل به الروح الأمين على قلب سيّد المرسلين تخفيفا على الأمّة و توهينا على أهل هذه الملّة. و انحصار القراءات فيما ذكر أمر حادث غير معروف في الزمن السّابق»؛ یعنی قبل از ابن مجاهد،**«بل كثير من الفضلاء أنكر ذلك خوفا من التباس الأمر»**؛ گفته اند چرا می‌گویید «قرائات سبع»؟! چون اشتباه می‌شود. **«و توهّم أنّ المراد بالسبعة هي الأحرف التي ورد في النقل أن القرآن انزل عليها»**؛ همان زرنگ‌ای که ابن مجاهد کرد. ما پنج-شش سال پیش راجع به این کار ابن مجاهد صحبت کردیم.**«و الأمر ليس كذلك، فالواجب القراءة بما تواتر منها»**؛ هر چیزی که متواتر است. خب این فرمایش شهید در المقاصد العلیه بود.

الآن که فرمودند «ان الکل مما نزل»، یعنی شما لازم نیست که از یکی از این دو اتباع کنید. حتی اگر در یک رکعت آیه این قرائت را بخوانید و در آیه بعدی دیگری را بخوانید، اشکالی ندارد. چون «ان الکل مما نزل» است. اینکه همه اینها متواتر است، با عبارت بالا تعارف و تناقض داشت؟! نه. و حال آنکه قبلاً خواندیم صاحب مفاتح الکرامه فرمودند: «فليلحظ ذلك، على أنّ ذكر الكلمتين في كتاب واحد و هو المقاصد العلية[5]»؛ فقط از روی بزرگواری‌شان که برای مای طلبه یک چیز گذاشتند، فرمودند:«و الجمع بينهما ممكن»؛ این جور نیست که بگویید شهید ثانی در یک کتاب تناقض گفته اند. اگر دنبالش بروید می‌بینید، نه تنها جمع ممکن است، بلکه جمع بین آنها واضح است. نه متعین، واضح. یعنی وقتی دنبالش می‌روید می‌بینید که ایشان دارند یک چیز

روشنی را می‌گویند. ما که در فضای قرائات و کتب نبودیم می‌گوییم تناقض گفتند! اما وقتی شما فرق جامع البیان فی القرائات السبع با التیسیر فی القرائات السبع را بدانید، کافی است تا به‌وضوح عبارت شهید را معنا کنید و بفهمید و بگویید تناقض نیست. یعنی در التیسیر، کلّ‌مما نزل، است اما در جامع البیان فیه شاذ و شک داریم و می‌توانند متواتر نباشد. با این توضیحات و مثال‌هایی که عرض کردم، ان شاالله واضح شده است.

---

[1]المقاصد العلية في شرح الرسالة الألفية ص۲۴۵

[2]همان

[3]همان

[4]همان ۲۴۶

[5]مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين) ج۷ ص ۲۱۹

شکستن هیمنه قول به اجتهاد قارء در قرائات در کتاب «علم قرائت»

نکته ی دیگری که میخواستم عرض کنم، این است که چند روز این کتاب را برای من آوردند. نام کتاب علم قرائت است که همین امسال چاپ شده است. از اساتیدی است که تخصص در علوم قرآنی دارند و در همین سمینار هم صحبت کردند. من این کتاب را نگاه کردم، فعلاً در فضای کتاب ایشان با اینکه امسال چاپ شده، این است که میگویند آن چه که ملک وحی آورده قطعاً یکی است. این حاکم بر فضای این کتاب است. دوم آن چه که بیشتر رایج و رایج بین مسلمانان بوده، قرائت حفص از عاصم بوده است. علی ای حال من نمیدانم، اگر ایشان شاگرد صاحب التمهید بودند، مانعی ندارد که چنین فضایی را داشته باشند.

اما آن چه که من دیدم و خیلی خوشحال شدم و از صمیم دل از ایشان تشکر کردم، این بود که در این کتاب یک چیزی هست، شما که در این بحث دغدغه داشته باشید و بروید و برگردید و کار بکنید، میبینید سه-چهار بحث است که بر فضای بحث هیمنه‌ای دارد و با طمطراق گفته میشود و بعد هم تا بیایید جوابش بدهید آن را میگویند و هیمنه خودش را دارد. یکی از آنها همین است که صاحب جواهر بهصورت قاطع گفتند و دیگران هم گفتند. در البیان هم هست. این است که معلوم است...؛ به تعبیر صاحب جواهر هر کسی نگاه بکند قاطع میشود که این قارء از خودشان اجتهاد میکردند. می گفته که به ذهن من اینطور میآید و آن را می خواندهه. شاگردش هم یاد می گرفته. «کانت اختلاف القرائات من اجتهاد القارء». خب در التمهید و در البیان هم هست. خیلی محکم این را میگویند.

اما ایشان برای این بحث، فصلی را باز کردهاند که هیمنه این بحث را از کتابهای علوم قرآنی کنار زدهاند. گفته اند بین ناس و بین الله اینطور نیست که بگوییم قارء اجتهاد میکردند. حاکم بر فضای قارء سماع بوده. و لذا از چیزهای خوبی که دارند اختیار القرائه را توضیح میدادند. میگویند همه این آقایانی که اینطور میگویند از اختیار القرائه، معنای اجتهاد را فهمیدهاند. و حال آنکه اختیار اصطلاح قدیمی است که در آن زمان اصلاً به‌معنای اجتهاد نیست. ظاهراً ایشان قبلا کتابی به نام فقه قرائت نوشته بودند و این هم علم قرائت است. فصلی که دارند، به نام «بررسی تطبیقی استناد اختلاف قرائات به اجتهاد یا سنت» است. این را بهخوبی در کردند. یعنی قرائات استناد به اجتهاد ندارد. این حرف خیلی موجب تشکر است.

شاگرد: خب چطور میگویند که قرائت واحده است؟

استاد: بعد میگویند به سنت هست یا نیست؟ یعنی به سماع هست یا نیست؟ در اینجا همانطور که عرض کردم چون بر کتاب سیطره دارد که قرائت یکی است، تردید میاندازند که حالا چه کار کنیم! اگر به اجتهاد نبود و همه آنها میشنیدند و روایت نبود، خب ما که میگوییم یک قرائت بیشتر نیست! تردیدهایی به این صورت میاندازند که ما باید جداگانه بحث کنیم.

هفته قبل هم بحث یک دلیل بر قرائات مطرح شد؛ هفته قبل شش دلیل را ذکر کردم؛ تا الآن به چهارده مورد رسیده است که پانزدهم و شانزدهمی آنها هم در ذهنم هست. آن صفحه را دوباره نگاه کنید. برخی هم ذیل آن وجوه دیگری را افاده فرمودید. هر چه هم به ذهن شما می‌آید بفرمایید، اگر هم برخی از آنها تام نباشد، مشکلی ندارد، می‌گوییم خب بحث علمی است. ولی اصل اینکه خود حرفها بیاید خیلی مهم است.

بررسی کلام کربلایی کاظم در اعطاء قرآن رایج به ایشان

قبلاً فرمایش حاج آقای شبیری را در کتاب جرعه‌ای از دریا خوانده‌ام. فرمودند مرحوم کربلایی کاظم به منزل ما آمد تا با آقای ما دیدار کند، اما آقای ما نبودند. وقتی ایشان وارد شد من از ایشان پرسیدم که چه قرآنی به شما داده شده؟ کربلایی کاظم گفت همین قرآن رایج. بعد فرمودند من سریع به ایشان گفتم: «كَلاّ وَالْقَمَرِ[1]»، ایشان هم فوری بعدش خواند، «وَاللَّيْلِ إِذا أَدْبَرَ».

ایشان بعد می‌گویند ما در این آیه دو قرائت داریم؛ که در قرائات سبع هم هست: «و اللیل اذا دبر» و «و اللیل اذ ادبر»، اما دیگر قرائت «و اللیل اذا ادبر» نداریم. ایشان می‌فرمایند من در حاشیه تفسیر شبّر دیده بودم که «و اللیل اذ ادبر» قرائت دیگری دارد که «و اللیل اذا دبر» است. من این را دیده بودم اما «و اللیل اذا ادبر» را در جای دیگر ندیده بودم. مرحوم آقای رازی را خدا رحمت کند! می‌گویند آقای رازی در آن جا بودند؛ صاحب کتاب گنجینه دانشمندان؛ آقای رازی کتابهای خیلی خوبی دارند. می‌گویند آقای رازی پیش من بودند. رفتیم تفسیر تبیان را آوردیم. من که به اینجا می‌رسم می‌گویم ای وای! ببینید تفسیر تبیان برای شیخ الطائفه است؛ آخرین نوشته شیخ است. اما بین ماها اصلاً جا ندارد. اصلاً با آن انس نداریم. شیخ چه کار کرده؟! اصلاً با آن انس نداریم که دوباره احیاء شود و در دستها بیاید. ببینید کتاب تبیان چه مصدر مهمی است! می‌گویند تا تبیان را باز کردیم دیدیم «و عن ابن عباس و اللیل اذا ادبر»! خب ایشان می‌گویند آقای رازی گفت پس معلوم می‌شود که به کربلائی کاظم قرائت ابن مسعود داده شده بود. درحالی‌که این حرف آقای رازی با این بحثهایی که ما می‌کنیم جایی ندارد.

علی ای حال ایشان فرمودند قرائت ابن مسعود به او داده شد. ایشان فرمودند یک نحو مشعر به تحافت است. می‌گویند با اینکه اول از او پرسیدم چه قرآنی به شما داده شده، گفت قرآن رایج. وقتی گفتم بخوان، «و اللیل اذا ادبر» خواند. چطور شد؟ بعد فرمایشی دارند؛ می‌گویند اهل سلوک می‌گویند وقتی خدا یک چیزی را به کسی می‌دهد اگر این طرف و آن طرف زیاد آن را نشر دهد و تکرار کند، خدا آن را از او می‌گیرد. خب این فرمایش ایشان است. یعنی تحافت را هم به این صورت حمل می‌کنند که کربلایی کاظم اشتباه کرد. حال ببینید عرض من این است: آیا واقعاً تحافت بود یا نبود؟ آیا اشتباه خواند یا نخواند؟

اگر از اول طلبگی درس رسم المصحف در حوزه‌ها بود، سریع به ذهن ما می‌آمد که تحافتی نیست. من فرمایش حاج آقا را در فدکیه گذاشته‌ام، نگاه کنید. شما در کل دنیا مصاحف را نگاه کنید؛ خود عثمان طه هم دو مصحف را نوشت؛ مصحف حفص از عاصم و مصحف ورش از نافع. عثمان طه تا به حال هفت مصحف نوشته است. صفحه بیست مصحف شریف را ببینید؛ مصحف حفص را نگاه می‌کنید؛ آیه صد و سی و دو: «وَوَصّى بِها إِبْراهيمُ بَنيهِ[2]»، همین صفحه بیستم را در مصحف ورش می‌بینید که الآن قرائت الجزایر است؛ قرائت آنها مفصل این است؛ از بچگی همین را در نماز می‌خوانند. در این آیه به این صورت است: «و اوصی بها ابراهیم بنیه»، یک الف اضافه شد. هر دو

آن‌ها مصحف عثمان هست یا نیست؟ کدام یک از آن‌ها رایج است که کربلائی کاظم می‌گوید به من قرآن رایج دادند؟ کربلایی کاظم گفت که به من قرآن رایج را دادند، اگر الآن کربلایی کاظم بخواند «و اوصی بها»، می‌گویی‌م خلاف رایج خوانده ای من؟ سؤال واضح؛ اگر نسبت به قرآن حفص بگویی‌م خب خلافش خوانده است. اگر طبق قرآن الجزائر و ورش بگویی‌م، درست خوانده است. هر دوی آن‌ها رایج است. در تاریخ اسلام یک نفر نیامد بگوید که ان‌اس اشتباه کرده، شما بیایی‌د مصحف را درست کنید، چون این «الف» را بی خودی گذاشته است. ای مثلاً بگویند در مصحف حفص یادش رفته که «الف» بگذارند. «الف» از خط ساقط شده. بروید نگاه کنید و ببینید که متواتر در کتب اهل تفسیر این است که در قرائت اهل مدینه و نافع، «و اوصی» است که الف دارد. همین مصحف برای اینکه قرائت دیگر را سامان بدهند، «و وصّی» نوشتند، چون برای قرائت عاصم و کوفه است. می‌دانستند که هر دوی آن‌ها قرائت است. شبیه «اهدنا الصراط» است که گفتند آن را با «صاد» آوردند که هم قرائت «صاد» بماند و هم قرائت «سین». در اینجا هم «و اوصی» و «و وصّی» است. بروید و ببینید. موجود است.

پس صرف اینکه کربلائی کاظم بخواند «و اللیل اذا ادبر»، بگویی‌م یک الف در رسم اضافه شد، نمی‌شود بگویی‌م که قرائت رایج به او داده نشده است. والله اعلم؛ و الله عالم! به ذهن من به این صورت می‌آید: اینکه گفت قرآن رایج یعنی همین مصحف عثمان. نه مصحف امیرالمؤمنین، مصحف خاص ابن مسعود، مصحف خاص ابی. در کتاب صحیح ابن حبان نگاه کنید؛ خود سنی ها هم این را قبول دارند و البانی هم می‌گوید که این صحیح است.

> {من الْمُؤْمِنِينَ رِجالٌ صَدَقُوا، ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ، فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ، وَما بَدَّلُوا تَبْدِيلاً} [الأحزاب: 23] ، قالَ حَمّادٌ: «وَقَرَأْتُ في مُصْحَفِ أَبِي، وَمِنْهُمْ مَنْ بَدَّلَ تَبْدِيلاً»**[3]**

می‌گوید که من در مصحف ابی این را دیدم؛ وقتی کربلایی کاظم می‌گوید به من مصحف رایج دادند، یعنی آن را ندادهاند. یعنی الآن آن به ذهن من نمی‌آید، ولی حماد می‌گوید من آن را در مصحف ابی دیدم. نظمش هم همچنین است. مصحف امیرالمؤمنین نظم دیگری دارد؛ همه می‌گویند. مصحف ابن مسعود هم نظم دیگری دارد. پس حرف او که می‌گوید به من قرآن رایج دادند در تعارف و تناقض نیست با اینکه از قرائت ابن مسعود بخواند «و اللیل اذا ادبر». این یک الف است که در رسم المصحف فعلی نیست. ولی مثل «وصّی» و «اوصی» که یک الف ندارد، نافی رواج قرائت هم نیست، در اینجا هم که ایشان «واللیل اذا ادبر» خواند، نافی صحت قرائت او و آن چه که خدای متعال از کرامتش به او داده، نیست.

ثانیاً این کرامت که برای او نیست. اهل سلوک که می‌گویند، برای کسی است که با ریاضت، خداوند به او کرامتی داده، بعد اگر آن را بگوید از او می‌گیرند. این کرامت حضرت بقیه الله سلام الله علیها بود، نه کرامت او. اینطور نبود که اگر این طرف و آن طرف حرف بزند از او بگیرند. خدا به او داده بود. وقتی خدا به شخصی که الف نمی‌شناسد و خط نمی‌شناسد، این را می‌دهد، اگر این طرف و آن طرف بخواند، خدا از او می‌گیرد؟! احتمالش خیلی بعید است. و لذا با این توضیحی که من عرض می‌کنم هم قرآن رایج را به او دادند و هم آن چه که او خواند، یکی از وجوه اما انزله الله بود، طبق فرمایش شهید ثانی.

شاگرد: قرآن رایج را دوباره بفرمایید.

استاد: گفتند که من از او پرسیدم چه قرآنی را به شما دادند؟ گفت همین قرآن رایج را. بعد می‌گوید گفتم «کلاً والقمر»، اما ادامه آیه را او اشتباه خواند و گفت «و اللیل اذا ادبر».

شاگرد: منظور او از رایج چه بود؟

استاد: منظور او از رایج، مصحف عثمان بوده. این مصحف عثمان همین است. با قرائاتی که دارد که ابن مسعود همین آیه را طبق قرائت زید و مصحف عثمان، «و اللیل اذا ادبر» خوانده است. نظیر آن هم خیلی است. «و اوصی» یکی مثال است.

در کتاب پژوهشی در رسم المصحف چهل و چهار مورد بود که بین مصاحف عالم اسلام اختلاف است. اختلافی که آنها را تصحیح نکرده‌اند. یکی نفر در عالم اسلام نگفته که ان‌شاءالله ونوشته ات در دور بعد آن را درست کند. اصلاً به این صورت نبوده. بر آن محافظت کاری می‌کردند تا این رسمها بماند و تا الآن هم مانده است، متواتر.

شاگرد۲: یکی احتمال هم این است که کربلایی کاظم چون سواد نداشته و نمی دانسته علم قرائات چیست، و هر چه که افاضه می‌شده را می گفته.

استاد: بله، از فرمایش حاج آقا که فرمودند چه قرآنی، معلوم نمی‌شود که او چه تصور کرده که بعد گفته همین قرآن رایج. این مهم است که او از چه قرآنی، چه چیزی فهمیده است. او گفته همین قرآن رایج. علی ای حال ایشان یک نحو در کلامش تعافتی دیده‌اند.

شاگرد۳: چرا این قرائت را خوانده و بقیه را نخوانده است؟

استاد: شما نمی‌دانید من روزی که این را در جزءهای از دریا دیدم، چقدر خوشحال شدم. چون یکی از مهمترین شواهد -نمی‌گویم دلیل- بر این بحث‌ها است. چون این خرق عادت بوده. او که کلاس نرفته بود. از ناحیه خدا بوده. حاج آقای بهجت مکرر می‌گفتند و دیدم دیگران هم می‌گویند؛ ایشان می‌فرمودند مکاسب طاهر خوشنویس که کتاب بزرگی است را به او نشان می‌دادند. خطهای پهن، بزرگ و بیخ در بیخ داشت، می‌فرمودند انگشت در این مکاسب می‌گذاشت و می‌گفت از اینجا تا اینجا قرآن است، این یک نوری می‌دهد که جای دیگر نیست. این جور شخصی که چشمش اینطور می‌دید، چرا این را خواند؟ دفعه بعد می‌بینید می‌خواند «و اللیل اذا ادبر». با این بیانی که من عرض کردم اصلاً مشکل ندارد. بگوییم فقط برای او افراد القرائه کردند! هرگز. در این اعجازی که برای او شده، لزومی ندارد افراد القرائه باشد. چون افراد القرائه یک رسم در اقراء بوده.

متأسفانه استفاده فنی از وجود مبارک او نشد. اگر همان زمان اینها ضبط شده بود؛ دو سه بار خوانده بود و ضبط می‌کردند و برای الآن ما مانده بود، خیلی عالی بود. با اینکه در آن زمان ضبط بوده. خیلی وقت نیست. کاری نداشته. من که کوچک بودم از نوارهای بزرگ فیلیپس بود. صفحه گرامافون. خیلی بزرگ بود. شاید صد ساعت را می‌شد در یک نوار بزرگ جا بدهند. خب اینها بوده. چطور از وجود ایشان استفاده نشده است!

من در جلسه دیگر گفتم، وقتی زنده آقای بروجردی می‌خوانده، آن آقا بالای منبر می‌گفتند که به خانه بروید و این جای مصحف را خط بزنید. درحالی‌که خط زدن نیاز نیست. ایشان با آن مبانی رایج می‌گفتند به خانه بروید و خط بزنید؛ «قالُوا يا وَيْلَنا مَنْ بَعَثَنا مِنْ مَرْقَدِنا[4]»، ایشان می‌گفتند بروید خط بزنید و بکنید «من بَعَثنا». درحالی‌که «من بعثنا» یکی قرائت است که کربلایی کاظم هم محضر آقای بروجردی خوانده است. خیلی خوب و معنای روشنی دارد. علی ای حال اگر این مطالب صاف شود مشکلی نداریم که بگوییم چرا او به این صورت خوانده است.

شاگرد: در مورد کربلایی کاظم شاهدی هست که همه قرائات به ایشان افاضه شده باشد؟

استاد: نه، ما هیچ اطلاعی از قرائات او نداریم. خوش بختانه همین دو مورد را داریم. همین هم خودش خیلی خوب است. ولی کسانی که با ایشان بوده باشند و اطلاع داشته باشند، نمیدانم. در شرح حال ایشان کتابی هست، اما نمیدانم مسأله قرائات در آن مطرح شده باشد.

شاگرد۲: علمائی که قائل هستند قرآن یک قرائت بیشتر ندارد، چرا در مقابل تعدد قرائات جاد نمیکردند؟ یعنی اگر قائل هستند که یک قرائت است و بقیه اجتهادات است، چرا در مقام عمل هیچ عکسالعملی نداشتند؟

استاد: صاحب حدائق خیلی کوتاه جواب شما را میدهد. میگویند چون خود اهل البیت فرموده بودند «اقرئوا کما یقرأ الناس»، آنها دیگر آرام بودند.

شاگرد۲: خب این شاید برای فضای قرن اول و دوم بود که دیگر از آن در شدیم.

استاد: فرمایش شما را که من مکرر گفتم، ولی آنها میگویند این تقیه بود و ادامه پیدا کرد. صاحب حدائق قرن دوازدهم بودند. منظور اینکه من کاملاً با فرمایش شما موافق هستم، ولی اگر میگویید که آنها چه میگویند آنها به این صورت خودشان را قانع میکنند. میگویند ما در حال تقیه بودیم و تا به حال هم ماندهاست. جواب هایی که این دارد، یکی این است که چطور در بسم الله تقیه نکردید؟! همه شما به چه محکمی میگویید اگر بسم الله را نگویید نمازتان باطل است. در «مالک» و «ملک» تقیه کردید و گفتید نمیدانیم، لذا باید دو نماز بخوانیم. اما در بسم الله تقیه نکردیم و گفتیم باید بخوانیم! از مباحث بسیار جالب بحث بسم الله است. بعداً ان شالله عرض میکنم.

شاگرد: اینکه عاصم میگوید از بین دو قرائت این را اختیار کردم به چه معنا است؟

استاد: آقای هادی فضلی کتابی دارند، به نام القرائات القرآنیه تعریف و تاریخ، ایشان یک فصلی را برای همین گذاشتهاند. ابن جزری هم گفته. اصلاً اختیار اصطلاحی بوده است. من هم در فدکیه صفحه ممتعی گذاشتهام. شاید عشر مطالبی که در این باب هست را نیاوردهام. ولی اگر آن جا را نگاه کنید توضیح میدهد که اختیار، اصطلاح آن زمان بود. ابن جزری میگوید با فتوای فقها اشتباه نکنید. فتوا میگوید حکم الله این است و دیگری نیست. اما اختیار القرائه میگوید من بهخاطر جهاتی، یکی را مقدم میکنم. در مقدمه السبعه، ابن مجاهد توضیح میدهد. این را هم در فدکیه گذاشتهام و رنگی کردهام. نگاه کنید. میگوید چرا اختیار میکردند. میگوید از تخصص خودش بود. ابن جزری هم چندتا دارد.

شاگرد۲: آقایانی که قائل به تقیه هستند روایت «کذبوا اعداء الله انما حرف واحد» را چطور جواب میدهند؟

استاد: در فدکیه صفحهای هست، شواهد اینکه این اجماع شیعه از باب مماشات و تقیه نیست. اصلاً آن صفحه یک عنوان دارد. شما آن صفحه را ببینید. یکی از آنها این است: حضرت محکم میگویند: «کذبوا اعداء الله». بین شیعه هم معروف میشود و میخ آن کوبیده میشود، اما باز میگوییم تقیه کردند! چطور تقیه ای است که حضرت میفرمایند «کذبوا اعداء الله»؟! میخ آن هم بهعنوان مشهور بین شیعه کوبیده شد! این یکی از آنها است.

شاگرد: اگر ما در یک رکعت «ملک» بخوانیم و در رکعت دیگر «مالک» بخوانیم اشکال دارد؟ اشکال فقهی منظورم نیست. قبلاً شما فرمودید افرادگرائی که اشخاص دارند، به هم نخورد. ولی الآن میگوییم میشود هر دو را خواند.

استاد: صبری الاشوح کتابی دارد؛ مصری است؛ نگاه کنید؛ از کتاب او این ترس شما را بگیرد. او میگوید من در مصر مجلسی بودم که قاری دو قرائت را خواند. میگوید رگ گردن جوان ها ورم کرد که چرا

کلام خدا را تغییری دادی؟! حمله کردند که او را بزنند؛ قاری فهمید که آنها در فضای قرائات نیستند؛ میگوید از دست آنها فرار کرد که الآن اینها با جهلشان میگویند که در قرآن دست بردی!!

والحمد لله رب العالمین

---

[1]المدثر ۳۲

[2]البقره ۱۳۲

[3]صحیح ابن حبان – محققا ج۱۱ ص۹۲

[4]یس ۵۲